

چهره خانه

## میرزا آقا کت شلواری و عیالش گلین آغا

احسان طبری

بین اتاق سید جبار نفتی که با او آشنا شدیم و سید جواد طواف که با او آشنا خواهیم شد، اتاق و صندوقخانه میرزا آقا کت و شلواری و عیالش گلین آغا قرار داشت. اتاق در بخش عمده توی دالان محاذی در ورود خانه می افتاد ولی دو درش در اندرونی باز می شد. صندوقخانه روزنی با شیشه های گرد گرفته به حیاط مجاور داشت و برای آن که از آن جا دزدی به خانه رخنه نکند، از داخل دو میله آهنین، روزنه را غیر قابل عبور می ساخت.

میرزا آقا آدمی بود دیلاق با سبیل به اصطلاح «اخ تفی»، ابروهای کوتاه، چشم های ریز به اصطلاح «کون خرسی»، دماغ تیرکشیده کمی زین دار، مختصری الکن بود، صحیح تر بگویم شروع جملات برایش دشواری داشت، وقتی راه می افتاد، دیگر بی اشکال حرف می زد.

میرزا آقا معمولاً لباس ها را می داد به به اوس خلیل خیاط که رفو و پس دوزی و تمیز کاری و گردگیری و لکه گیری و اتو کشی می کرد. لباس، بسته به جنسش و حد نینماداری یا کهنگی اش، پس از زحمات اوس خلیل احیاء می شد. آنوقت میرزا آقا لباس ها رو می برد میدان کاه فروش ها یا دروازه قزوین یا دروازه مازندران، هر جا که فکر می کرد مشتری پول و پله دار بیشتر پیدا می شود یا زودتر گول می خورد یا با قیمت بهتر می خردند. موافق قانون ازلی «کسب» برای آن که «صرف کند» باید دروغ بگوید، کلاه بگذارد و رحم نداشته باشد. سر اوس خلیل بیچاره هم چپ و راست کلاه می گذاشت. در واقع لباسی را که میرزا آقا از یهودی قبا اراخالقی می خرید، به نگاه کردن هم نمی ارزید و این اوس خلیل بود که با مهارت پنجه هایش با آن سختگیری که به خود و کار خود داشت، از هیچ چیزی می ساخت و در واقع سودی که میرزا آقا به جیب می زد، کار اوس خلیل بود ولی نصف مزد واقعیش را هم نمی داد.

به ویژه در میدان کاه فروش ها دهاتی ها زیاد بودند که مظنه بازار دستشان نبود، تازه سبزی یا تره بار خود را آب کرده، در کیسه ماهوتی خود پول نقد داشتند. میرزا آقا با قیافه حق به جانب، زبان گرفته، اخم و تخم دروغین، دهاتی بیچاره را قانع می ساخت که کاسب دارد به ضرر می فروشد و قران ها و پنج قرانی های نقره از کیسه ماهوت به جانب جیب میرزا آقا پرواز می کرد.

«هوش و نکاوت» او در کسب طبیعی و لذا وضع مالیش از دیگر همسایگان روبه راه تر بود. معروف بود که حتی از شیخ علی دستفروش چیز دار تر است! منتها خودش را به «ننه من غریب» می زد و گاهی اوقات قرض می کرد. برای آنکه کسی جرأت نکند از او قرض بخواهد.

میرزا آقا روی زن اولش گلین آغا، هوو آورد و بتول خانم نام، بیوه خوشگلک بیست و پنج شش ساله ای را گرفت و «تجدید فراش» کرد. یک سال بعد بتول خانم در اثر بیماری سل مرد. الحق گلین آغا با هوو بد تا نکرد و وقتی دید بتول خانم چانه انداخت و چشمش به سقف افتاد، آب تربت به حلقش ریخت و چک و چونه اش را بست و رو به قبله درازش کرد و برایش مجلس ختم و شب هفت و چله و سال بر پا داشت و حسابی در مجالس برایش زبان گرفت.

همه از این همه دلسوزی گلین آغا دل سوزی می کردند. تعجبی نبود. هم بتول خانم زن بی آزاری بود و علاوه بر اطاعت از میرزا آقا، با گلین آغا نیز با حرمت رفتار می کرد و هم

گلین آغا زن خوش قلب و بی کینه و بی شیله پیله ای بود . با آن که پس از جوان مرگ شدن بتول، خجه خانم روی بد ذاتی همیشگی چو انداخت که از آن «خدا بیامرزد» شنیده بود که گلین آغا تو قاعدگی یه دفعه با اصغر چاخان «سیگار کشیده»، گلین آغا اصلا این مطلب را «که واقعیت نداشت» به روی خود نیاورد. خجه خانم آن را به گوش میرزا آقا هم رساند ولی میرزا آقا مانند برخی از هموطنان «دیپلمات مادر زاد» بود. اصلا لام تا کام حرفی نزد زیرا فهمید که بندانداز از راه حسادت می خواهد به آن ها ضربه بزند و می دانست این نوع فتنه گری ها خاصیت اوست.

از بتول مادر مرده، نی نی شیرینی باقی مانده بود که چون میرزا آقا می خواست عالی ترین و اشرافی ترین نام ها را از عشقی که به بتول داشت، برایش انتخاب کند، او را «سرور اقدس» نامیده بود. گلین آغا نسبت به سرور اقدس پس از جوان مرگ شدن بتول، مادری کرد. شاید به همین جهت بود که دیگر میرزا آقا سر گلین آغا هووی تازه ای نیاورد و با آن که شیخ علی یکی دو دفعه به او گفته بود «تیکه حسابی سراغ دارد» گفت: «همین یکی که داریم برای هفت جد ما کافی است. بزار سرور اقدس منو بی دل وا پسی بزرگش کنه.»

ما بین گلین آغا و کوکب سادات زن اوس مم تقی خراط میانه خوبی بود. خلق و خوی آسان گیر و الکی خوش آن ها، آن ها را به هم نزدیک می کرد. گلین آغا و کوکب سادات که به هم می افتادند، یکی داریه زنگی و دیگری دنبک را به ترنم در می آوردند:

« مهین و شهین یک تومنه»

بور و سیا یک تومنه،

دراز و کوتا یک تومنه،

چاق و تپل یک تومنه

هر چی بخوای یک تومنه.»

ولی وقتی صدای یغر میرزا آقا از بیرونی می آمد «گلین!» ، گلین آغا خودش را جمع و جور می کرد و می دانست اولین عمل شوهرش پس از ورود به خانه رفتن به مستراح است. لذا زود می دوید و آفتابه مسی پر گنجایش قل قل از آب حوض پر می کرد و به این ترتیب در « دست به آب» شوهرش تشریک مساعی می نمود.

گلین آغا سرور اقدس را با تمام نوازش های شیرین ایرانی نوازش می داد:

«به کس کسانش نمیدم

به همه کسانش نمی دم

به مرد پیرش نمی دم - مانده میشه!

به راه دورش نمیدم - خسته میشه!

شاه بیاد با لشگرش

خدم و حشم پشت سرش

شاه زاده ها دور و ورش

واسه پسر بزرگ ترش

آیا بدم؟

آیا ندم؟»

یا می گفت:

« دس دسی آقاش می یاد

صدای کفش پاش می یاد

دس دسی ننش می یاد

با هر دو تا ممه ش می یاد

دس دسی عموش می یاد

با جیب پر لیموش می یاد

دس دسي دسي دسي دس!  
گر به مندیشو مي بس  
خونه قاضي ور مي جه س  
قاضي خنده اش مي گرف  
باد زیر دنده اش مي گرف.»  
يا اين طور نوازش مي داد:  
«چه دختری چه چیزی  
دس میکنه تو دیزی:  
گوشتارو در مي یاره  
نخودارو جاش مي زاره  
دهن آقاش مي زاره  
دیزی که در نداره  
خاله خبر نداره!»

کم کم که سرور اقدس خسته مي شد و چشم هاي درشتش را پيلي پيلي مي داد. گلین آغا او را در نني مي خواباند و ته صدای مطبوع خود را سر مي داد و لالایی مي خواند:

لا لا گل پونه  
گدا اومد در خونه،  
نونش دادیم خوشش اومد  
خودش رفت و سگش اومد  
چخش کردیم، بدش اومد!  
برو لولوي صحرايي  
تو از بچه ام چه ميخواهي  
که اين بچه پدر داره  
دو قرآن زیر سر داره ...

و سرور اقدس در خواب عمیق بود و گلین آغا وقتی به چهره معصوم اونگاه مي کرد ، بتول جوان مرگ را مي دید و ترسي او را فرا مي گرفت که ميادا اين هم مانند مادرش به دست سل تاراج شود.

راه توده ۱۵۱ ۰۱،۱۰،۲۰۰۷